

لطایف و حکایات

مردی حریص و بخیل، رفیق‌اش را گفت که: «انگشتر خود را به من ده تا هر وقت نظرم به آن افتد تو را به خاطر آورم.» رفیق‌اش گفت: «هر وقت خواستی مرا یاد کنی، به خاطر بیاور که یادش به خیر فلانی که وقتی انگشتری خواستم به من نداد.»

گویند مرد نادانی را زمانی به شبانی گوسفندان گماشته بودند. او هر گوسفندی را که لاغر بود از علف بازمی‌داشت و گوسفندان فربه را نیکو رعایت می‌کرد. به او گفتند که این چه کار است؟ گفت: «لَا أُفْسِدُ مَا صَلَّحَ اللَّهُ وَلَا أُصْلِحُ مَا أَفْسَدَ اللَّهُ» (یعنی «من آن را که خدا، اصلاح کرده خراب و فاسد نمی‌کنم و آن را که خدا خراب کرده به اصلاحش نمی‌کوشم»).

یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت و ثنایی^۱ برو بگفت. [امیر دزدان] فرمود تا جامه از او بکنند و از ده به در کنند. مسکین برهنه، به سرما همی‌رفت، سگان در قفای وی افتادند^۲. خواست تا سنگی بردارد و سگان را دفع کند در زمین یخ گرفته بود عاجز شد. گفت: «این چه حرام‌زاده مردماند سگ را گشاده‌اند و سنگ را بسته.» امیر از غرفه^۳ بدید و بشنید و بخندید گفت: «ای حکیم از من چیزی بخواه.» گفت: «جامه‌ی خود می‌خواهم اگر انعام فرمایی. رَضِينَا مِنَ نَوَالِكَ بِالرَّحِيلِ»^۴.

امیدوار بُود آدمی به خیرِ گسان
مرا به خیر تو امید نیست، شر مَرسان
سالار دزدان را برو رحمت آمد و جامه باز فرمود و قبا پوستینی برو مزید کرد^۵ و درمی^۶ چند.
(گلستان سعدی، باب چهارم، حکایت شماره ۱۰)

شی شیخی در کتابی دید که «ریش اگر از مشت دست بیرون زند و بلندتر باشد، دلیل حماقت است.» آینه‌ای برداشت و امتحان کرد و دید که ریش‌اش بلندتر است. با خود گفت که چون فردا این مطلب را از این کتاب در کلاس درس بگویم، خود مُقْتَضَحِ خواهم شد.
پس چون مقراضی^۷ نیافت، قبضه‌ای^۸ از ریش خود را در دست گرفت و زیاده‌ی ریش را نزدیک آتش چراغ آورد تا بسوزاند. پس تمام ریش بسوخت و صورت و دست‌اش مجروح شد.
شیخ چون آرام گرفت، در حاشیه‌ی کتاب نوشت: «این مطلب آزموده شد و صحیح است.»

ابوالأسود دیلمی که راوی علم نحو است، مردی بود بخیل و فرزندان را وصیت می‌کرد که «مبادا پیش خدا ادعا و اظهار سخاوت و جود کنی و به فقرا چیزی دهی که خداوند اگر می‌خواست همه‌ی مردم را وسعت و رفاه می‌داد [اما لابد حکمت نبوده است].»

دو نفر دعوا پیش امیری بردند. او نتوانست گناهکار را تشخیص دهد و دستور داد هر دو را کتک بزنند و سپس گفت: «الحمد لله در این میان، آن که مقصّر بود سالم در نرفت.»

(۱) ثنا: مدح، ستایش، تعریف و تمجید

(۲) در قفای...: به دنبال...

(۳) غرفه: اتاق، حجره، بالاخانه

(۴) از بخشش‌های تو، به همان ترک کردنات و رفتن از این‌جا راضی هستیم.

(۵) مزید کرد: اضافه کرد

(۶) درم: درهم، پول نقره.

(۷) مقراضی: قیچی

(۸) قبضه: واحدی برای طول، به اندازه‌ی پهنای شست بسته و انگشت شست ایستاده.